

## پیاده سازی جلسه یازدهم

### بسم الله الرحمن الرحيم

#### نهاد تطبیق و نهاد انحصار

یکی از اصول مهم تفسیر که البته اختصاص به تفسیر قرآن ندارد و در همه نصوص دینی جاری است این است که ما در تفسیر دو نهاد داریم:

۱. نهاد تطبیق که برخی از این نهاد به «جری» تعبیر می‌کنند که البته تعبیر «تطبیق» گویاتر است.

۲. نهاد انحصار و حصر که طرف مقابل نهاد تطبیق است.

در آیات قرآن وقتی خداوند از جریان یا اشخاصی، چه صالح و چه طالح یاد می‌کند در بسیاری از اوقات از آن‌ها نام نمی‌برد، بلکه سنجه‌هایی را می‌شمارد که آن سنجه‌ها بر آن جریان یا آن شخص یا اشخاص، تطبیق می‌کند؛ لذا بحثی که این‌جا مطرح می‌شود، بحث «تطبیق» و به قول برخی، بحث «جری» است.

سؤال: آیا این جری و تطبیق از باب مثال و تمثیل است یا از باب انحصار است؟ در اینجا دو مسلک با آثار زیادی که دارد، به وجود می‌آید. این بحث، قابل پیگیری چند ساحتی است و از ساحت‌های علمی، اجتماعی، سیاسی و کلامی برخوردار است. به همین جهت افرادی که به این دو نهاد (۱. جری و تطبیق و تمثیل، ۲. نهاد انحصار) توجه نمی‌کنند در تفسیر قرآن دچار اشتباه و گاه دچار گزاره‌گویی می‌شوند، و گاه دیگران را به اشتباه، تخطئه یا تأیید می‌کنند.

این اصل از اصول مهم تفسیر است که هرچند در این پیوند بحث مستقلی دیده نمی‌شود؛ ولی قاعداً در کلام برخی از محققین، اشاراتی در این زمینه وجود دارد.

برای درک حساسیت این بحث مثالی را مطرح می‌کنم:

فخر رازی ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>۱</sup> می‌گوید: «قال بعض الشيعة : المراد بالغيب؛ المهدى المنتظر الذى وعد الله تعالى به فى القرآن والخبر»<sup>۲</sup> : بعضی از شیعیان گفته‌اند مراد از غیب در «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» مهدی منتظر است، آن امامی که موعود قرآن است و سنت است. «أما القرآن فقولہ : وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»<sup>۳</sup> که این آیه را به درستی بیان می‌کند چرا که شیعیان آن را بر عصر ظهور امام زمان تطبیق می‌دهند. «أما الخبر فقولہ : لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي وكنيته كنيته يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً»؛ که این روایت به همین تعبیر در کتاب‌های شیعه و اهل تسنن وجود دارد. ایشان در ادامه به این بیان شیعیان به این صورت پاسخ می‌دهد که: «واعلم أن تخصيص المطلق من غير الدليل باطل». ایشان نمی‌گویند:

- این «بعض الشيعة» اشتباه کرده اند و ما مهدی منتظر نداریم؛

- یا این آیه به اصل ظهور امام عصر اشاره ندارد؛

- یا نمی‌گویند حدیث نبوی « لو لم يبق » وجود ندارد.

اشکال ایشان به اندیشه شیعه این است که: آیه مطلق غیب را بیان می‌کند که شامل خدا، يوم المعاد، بهشت و جهنم و... می‌شود و البته مهدی منتظر هم یکی از مصادیق آن است و تخصیص مطلق بدون دلیل باطل است.

اعتراض فخر رازی این است که چرا «بعض الشيعة» گفته‌اند مراد از غیب، فقط مهدی منتظر است؟ اشتباهی که فخر رازی

مرتکب شده این است که تصور کرده است که نهاد تطبیق، نهاد انحصار است.

پاسخ به سوال ایشان نیز این است که مگر شیعه غیب را منحصر به ولی عصر می‌داند؟ اینکه شما روش شیعه را نمی‌شناسید تقصیر شیعه نیست. ما نیز معتقدیم که «تخصیص المطلق من غیر دلیل باطل»، اما این جا تخصیص مطلق نیست. بلکه تطبیق المطلق در یک فرد است.

اشکال ایشان در صورتی وارد است که شیعه بگوید مراد از غیب در «الذین یؤمنون بالغیب» منحصرأ مهدی منتظر است در صورتی که مسلماً هیچ یک از علمای شیعه نمی‌گویند مراد از غیب، فقط مهدی منتظر است، بلکه نظر علمای شیعه این است که یکی از مصادیق غیب، مهدی منتظر است و این واژه مصادیق دیگری مانند ذات مقدس خدا، قیامت و... دارد، گرچه این موارد با نگاهی دیگر، عین شهود هستند. خداوند هم غائب است و هم شاهد و مشهود و هم حاضر است. اگر انسان قدرت داشته باشد، قیامت و بهشت و جهنم را نیز می‌تواند ببیند. در واقع دو جهنم و دو بهشت وجود دارد، انسان در جهنم و جهنم در انسان یا انسان در بهشت و بهشت در انسان. بهشت و جهنمی که غیب است آن بهشت و جهنمی است که انسان در آن قرار می‌گیرد ولی بهشت و جهنمی که در وجود انسان است برای انسان غایب خواهد بود.

این اشتباه به فخر رازی اختصاص ندارد و حتی کسانی که به این دو نهاد (نهاد جری و تطبیق و تمثیل از یک طرف و نهاد انحصار در طرف دیگر) توجه دارند، نیز گاهی اشتباه می‌کنند.

با مثالی که بیان شد خلطی که در این زمینه صورت گرفته است، مشخص می‌شود و به این طریق می‌توان این دو نهاد را از یکدیگر جدا کرد. بنابراین اگر ذیل یک آیه یا روایت، روایتی وجود دارد، مفسر باید بداند از این روایت از باب انحصار استفاده کند یا از باب جری و تطبیق.

به عنوان مثال در آیه ۳۳ از سوره احزاب «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ، بحث‌هایی در خصوص اینکه اهل البیت چه کسانی هستند، صورت گرفته است. برخی معتقدند همسران پیامبر نیز جزء «أَهْلَ الْبَيْتِ» هستند، بنابراین آیه شامل همسران پیامبر نیز می‌شود. از طرف دیگر روایاتی وجود دارد که همسران پیامبر را به «أَهْلَ الْبَيْتِ» تطبیق نداده اند بلکه «أَهْلَ الْبَيْتِ» را تنها به امامان معصوم تطبیق داده‌اند. در همین مورد بعضی از اهل تسنن، گذشته از ناصبی‌ها که در واقع سنی هم نیستند و کتاب خودشان را هم نمی‌فهمند<sup>۴</sup>، می‌گویند: ما انکار نمی‌کنیم که امامان معصوم «أَهْلَ الْبَيْتِ» هستند و ما اهل بیت را به عنوان کسانی که واجب الموده هستند ، قبول داریم.

اینجا بحثی هست که تطبیق «أَهْلَ الْبَيْتِ» بر ائمه معصومین و فاطمه زهرا از باب تطبیق است یا از باب انحصار؟ که بحث‌های مفصلی در این خصوص وجود دارد.

این کثیر یکی از بزرگان اهل سنت است به‌گونه‌ای که در اهل تسنن، بعد از پیامبر، تعابیری که درباره او دارند، راجع به دیگران ندارند. اهل تسنن بخاری و مسلم را که متتبع هستند نه متفکر، خیلی احترام می‌کنند؛ اما وقتی به این کثیر می‌رسند تعابیر عوض می‌شود که در مقدمه کتاب تفسیر القرآن العظیم آمده است.

این شخص از طرفی، اموی است یعنی از بنی‌امیه است و از طرف دیگر شامی است. اهل سنت شام با اهل سنت عراق و مصر تفاوت دارند چرا که سنی‌های شام دست‌پرورده بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس بودند و معمولاً با اهل بیت زاویه داشتند. جهت دیگر ابن‌کثیر این است که شاگرد ابن‌قیّم است، ابن‌قیّمی که افکار وهابی دارد. ابن‌کثیر که از سطح علمی بالایی نیز برخوردار بود ذیل همین آیه در حدود سه صفحه به طور مفصل بحث میکند<sup>۵</sup> که آیا تطبیق «أَهْلَ الْبَيْتِ» بر امیرالمؤمنین و فاطمه که در روایات آمده است از باب مثال و تمثیل است یا از باب انحصار. ایشان در یک بحث مفصل، همه تطبیقات غیر از ائمه

معصومین را رد می‌کند و می‌گوید پیامبر ، عایشه و حتی ام‌سلمه - که احترام او مورد وفاق همه مذاهب اسلامی است - را رد کردند. به نظر این مفسر بزرگ، این تفسیر پیامبر از باب انحصار است نه از باب مثال. البته درک این مطلب نیاز به زحمت زیاد ندارد؛ چرا که در خود قرآن شاهد آن وجود دارد، به این ترتیب که قبل از آیه همه‌ی ضمیرها جمع مؤنث است بعد از آن نیز ضمیرها جمع مؤنث است ولی در این قسمت ضمیر جمع مذکر به کار می‌رود «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». این آیه توسط یک حکیم نازل شده است که نمی‌توان گفت ضمائر را بدون توجه به کار می‌برد. بنابراین باید دقت کرد که کجا تطبیق و کجا تمثیل است و کجا عاری از حب و بغض است.

مثال دیگر در مورد این مسأله معنای «أُولَى الْأَمْرِ» در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ» است.

«أُولَى الْأَمْرِ» در آیه به حکم روایات معتبر و متعدد و مستفیض به دوازده امام که اولهم «علی» و آخرهم «المهدی» صلوات الله

علیهم اجمعین هستند، تفسیر شده است. برخی از بزرگان مانند صاحب جواهر این تطبیق را از باب تمثیل می‌دانند.<sup>6</sup> البته بعضی این مطلب را به شیخ انصاری نیز نسبت داده‌اند که این نسبت به نظر ما ناتمام است. در نقطه مقابل در طول تاریخ، مفسرین و بزرگان ما اصرار داشته‌اند که «أُولَى الْأَمْرِ» منحصر به معصوم (ع) است. این نکته قابل توجه است که در قرآن اگر دستور به اطاعت معصوم باشد، آن دستور به صورت مطلق بیان می‌شود؛ ولی اگر دستور به اطاعت غیرمعصوم باشد آنرا به صورت مقید بیان میکند؛ مثلاً در سوره آل عمران در آیه ۱۳۲،<sup>7</sup> و سوره مائده آیه ۹۲،<sup>8</sup> سوره انفال آیات ۱، ۲۰ و ۴۶،<sup>9</sup> و سوره عنکبوت آیه ۸،<sup>10</sup> و سوره لقمان ۱۵،<sup>11</sup> وقتی بیان اطاعت از غیر معصوم است به صورت مقید بیان شده است؛ مثلاً در حوزه‌ای که دستور اطاعت از پدر و مادر است، می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا». ولی در این آیه چون بیان اطاعت از معصوم است، آن را به صورت مطلق بیان می‌کند «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ» به همین جهت فقها و مفسرین ما در طول تاریخ گفته‌اند که این آیه بر غیر معصوم تطبیق ندادند. بر خلاف اهل تسنن که متأسفانه این آیه را بر هر کسی که قدرت را در دست گرفته است، تطبیق داده‌اند. تا جایی که معتقدند اگر آن شخص شراب بخورد و فاسد باشد و فقط نماز بخواند باید از او اطاعت کرد! برخی از اهل تسنن به همین آیه تمسک می‌کنند که ظاهر روایاتی که در خصوص تفسیر «اولی الامر» بیان شده است نشان می‌دهد که تطبیق اولی الامر به اهل بیت از باب تمثیل و تطبیق نیست، بلکه از باب حصر است. وقتی حضرت می‌فرماید «إِيَّانَا عَنِّي»<sup>12</sup>؛ یعنی فقط و فقط ما اهل بیت مراد آیه هستیم یا وقتی حضرت از اول و آخر ائمه معصومین را نام می‌برد و می‌فرماید اول امیرالمؤمنین و آخر مهدی با این بیان حصر در تطبیق را می‌رساند. مثال دیگر در این زمینه آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»<sup>13</sup> است. در خصوص اینکه «ال» در «الْأَبْرَارَ» عهد ذهنی است یا استغراق،<sup>14</sup> فارغ از بعضی از روایات می‌توان گفت «ال» استغراق است؛ ولی با توجه به برخی از روایات باید گفت عهد زکری است. وقتی امام مجتبی می‌فرماید: فقط ما اراده شده‌ایم، دیگر نمی‌توان گفت «ال»، «الْأَبْرَارَ» استغراق است و باید آیه را اشمعنا معنا کرد. بعضی وقت‌ها آیه ناظر به فرد و جریان خاصی است.

این نکته قابل توجه است که اصل حجیت حکم حاکم و حکم فقیه که امروزه از آن به ولایت فقیه بر احکام حکومتی یا کل احکام تعبیر می‌کنند، حق است. مرحوم صاحب جواهر برای این که حکم فقیه را لازم الاتباع کند به آیه «اولی الامر» تمسک می‌کند؛ اما باید گفت برای اثبات حجیت حکم حاکم و فقیه ادله زیادی وجود دارد که این مطلب را ثابت و خدشه‌ناپذیر می‌کند؛ چه این آیه دلالتی بر این مطلب داشته باشد یا نداشته باشد؛ بنابراین لازم نیست این مطلب حق را از این آیه که منحصر در ائمه معصومین است، استفاده کنیم. باید توجه داشت که هر آیه‌ای، هر مطلب حقی را بیان نمی‌کند و تنها در محدوده خود آیه باید از آن استفاده کرد. برخی از مطالب حق را آیات قرآن، برخی را عقل، برخی را اجماع و برخی را ضرورت بیان می‌کنند. بنابراین در تفسیر قرآن به دو نهاد: 1. تطبیق و تمثیل و جری و 2. انحصار، توجه شود.

1. سوره بقره: ۳.

2. تفسیر کبیر (الفخر الرازی)، ج ۱، سوره بقره، ص ۱۹۸.

3. سوره نور: ۵۵.

4. یک موقع در مسجد الحرام با یک سنی مشغول بحث بودیم، گفتم من از کتاب‌های خودتان بحث‌هایی را مطرح کردم آیا شما می‌دانید کتاب‌های خودتان چه می‌گوید؟ دیدم بیچاره اصلاً از کتاب‌های خودشان هم خبر ندارد.

5. کتاب او الان هم در بازار موجود است و این مطالب هنوز از سوی خائنین حذف نشده است.

6. این بحث در کتاب «فقه و مصلحت» به تفصیل بیان شده است.

7. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

8. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينِ.

9. وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. انفال: ۱.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ. انفال: ۲۰.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِجْكُمْ. انفال: ۴۶.

10. وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

11. وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

12. کافی؛ ج ۱، ص ۲۷۶.

13. سوره انسان: ۵.

14. راجع به این مطلب در «سلسبیل» به طور مفصل بحث شده است.